

سیاست، حاکمیت و توسعه

دکتر غلامحسن عبیری

مقدمه

فقر، بیکاری، فحشا و ارتشا، مسایل مهم حل نشده بیشتر کشورهای جهان، به ویژه کشورهای در حال توسعه‌اند. صرف نظر از ماهیت ساختار فن آوری کشورهای صنعتی که پوشش مناسبی را برای معضلات فوق ایجاد کرده است، کشورهای در حال توسعه، غالباً نتوانسته‌اند طی چند دهه گذشته بر حتی یک مورد از این مصایب فایق آیند. بنابراین، بیشتر اندیشمندان در سراسر جهان و به ویژه در محیط‌های علمی - فرهنگی، گرفتار این پرسش هستند که چرا بیشتر کشورهای در حال توسعه در غلبه بر این مشکلات و دستیابی به یک "توسعه پایدار" موفق نبوده‌اند؟

در این نوشتار، نویسنده سعی دارد تا با مروری بر تاریخ روند تحولات توسعه، از اندیشه‌های صاحب نظران در جوامع مختلف این استفاده را به عمل آورد که تحت چه شرایط و ضوابطی امکان دستیابی به توسعه تسهیل خواهد شد؟ در این رابطه ضمن بررسی نقش و مناسبات سیاست و حاکمیت در دستیابی به این هدف، مسایل و مشکلات را طبقه بندی می‌کنیم و راهکارهایی را برای استفاده مناسب از گرایش جهان صنعتی به نیولیبرالیسم و تأثیرات جنبش‌های طرفدار دموکراسی مورد توجه قرار می‌دهیم.

طبیعی است که به اختصار به بررسی چنین موضوعی پرداختن، خود کاستی‌هایی را بر روند تحلیل تحمیل می‌کند، که گریز از آن چندان ساده نیست، اما این مزیت را نباید نادیده گرفت که دسترسی به یک مجموعه اطلاعات مدون و حتی مختصر، همواره مسیر دانش پژوهی و ارتقای سطح علمی را تسهیل می‌نماید و در عین حال، منابع آرایه شده در این مقاله نیز فرصت لازم را برای آن دسته از کارشناسان و دانشجویان که مایل به ادامه بررسی می‌باشند، فراهم می‌سازند.

دیوانسالاری و توسعه

Weber (۱۹۲۰-۱۸۶۴) نویسنده و جامعه‌شناس مشهور آلمانی که از وی کتاب "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری" (۵-۱۹۰۴) را پیش رو داریم، دیوانسالاری را نمونه عالی عقلانیت می‌داند. وی که در یک خانواده متوسط آلمانی

پا به عرصه وجود گذاشت، مشخصه‌های ایده آل دیوانسالاری (Bureaucracy) را در تئوری سنتی دولت (State) به شرح زیر معرفی می‌کند^(۱):

- ۱- کارکنان به صورت آزاد با وظایف غیرمجموعه (و فارغ از شخصیت) در یک سلسله مراتب سازمانی به کارهایی مشغول شده‌اند که با قواعد حاکم بر دربار سلاطین و روابط موروثی کاملاً متفاوت است.
- ۲- قراردادهای اشتغال بر مبنای وظایف مشخص و روشن تدوین شده است.
- ۳- انتخاب کارکنان به صورت حرفه‌ای و بر مبنای مهارت صورت گرفته و دستمزدها بر مبنای حقوق ثابت و حقوق بازتسستی تعیین می‌شود.
- ۴- دیوانسالاری دربرگیرنده حجم انبوهی از قوانین و فرآیندهای پیچیده است، که نظام اداری را سازماندهی می‌کند و هر فرد یک وظیفه معین را با نظم و مقررات مشخص عهده دار می‌شود.
- ۵- هر نوع ارتقا بر مبنای شایستگی و ارشادیت صورت می‌گیرد و هیچگونه احساس مالکیتی برای تصدی‌ها یا منابع وجود ندارد.

در نظام‌های سرمایه داری حاکم بر جهان سوم، انحصارهای دولتی، کنترل جامعه را به دست گرفته‌اند.

ساختار ذهنی ماکس وبر در زمان خود به مثابه اولین گام به سوی کاهش رفتار سیاسی یا روند دیوانسالاری حاکم بر دربار سلاطین بشمار می‌رفته است. امتیاز دیگری که برای اندیشه‌های ماکس وبر می‌توان قایل شد، فاصله گرفتن از دیدگاه‌های طبقات حاکم متعلق به کارل مارکس و فردریک انگلس می‌باشد. به عبارت دیگر، می‌توان مدعی شد که هنوز در برخی از جوامع توسعه نیافته، مفاهیم اولیه وبر به درستی شناسایی نشده و روند سازماندهی به صورت موروثی، همراه با تحکم، تسلط و نفوذ ادامه دارد. این رویه همان استبداد یا نظام "آرباب - رعیتی" را در ذهن متبادر می‌سازد.

در برخی دیگر از کشورهای فقیر نیز طبقات حاکم، سایر طبقات اجتماعی را

- ۱) دسترسی به فن آوری.
- ۲) تشکیل سرمایه.
- ۳) برنامه‌ریزی.
- ۴) توسعه منابع.
- ۵) دریافت کمک‌های مالی.

در طی نیمه دوم قرن بیستم، سیاست‌های توسعه مراحل خاصی را پشت سر گذاشتند. برای مثال، اصلاحات ارضی (Land Reform) توسعه اجتماعی را محور قرار داد و توجه به نیازهای اساسی انسان، توزیع را در کنار رشد اقتصادی دید (Jolly / ۱۹۷۵)^(۵). همچنین بانک جهانی، توسعه را از دیدگاه نیوکلاسیک و تئوری اقتصاد آزاد مورد توجه قرار داد (Friedman / ۱۹۸۰)^(۶). در سال ۱۹۹۸ هم UNDP توسعه را نوعی آزادی و گسترش حق انتخاب تلقی کرد^(۷). در همین راستا سازمان‌های بین‌المللی طرفدار محیط زیست نیز برای رشد حدی قایل شدند و مفهوم توسعه پایدار (Sustainable Development) را در تعاریف به عنوان مبنا قرار دادند. از سوی دیگر، جوامع انقلابی از نتایج توسعه‌نیافتگی و گسترش شکاف بین کشورهای فقیر و غنی، بهره‌برداری سیاسی کردند و توسعه را نوعی سلطه‌طلبی تعریف نمودند، لذا با صنعتی‌شدن و سرمایه‌داری به مخالفت پرداختند.

بدیهی است که تعارض موجود در این فرایندها، حاکمیت را مخاطب قرار می‌دهد و چالش جدیدی را برای سیاستگذاری مطرح می‌سازد. از این رو، شناخت رابطه بین سیاست، حاکمیت و توسعه در جوامع مختلف از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شده است تا جایی که Leftwich (۲۰۰۰) آشکارا مفهوم رجحان (Primacy) سیاست در امر توسعه را در دنیای مدرن مورد تاکید قرار می‌دهد. این استاد علوم سیاسی دانشگاه York نکات خاصی را در "دموکراسی به عنوان پیش فرض توسعه" مورد توجه قرار داده است^(۸).

آزادی و توسعه

Sen (۱۹۳۳ - ۲۰۰۰) اقتصاددان مشهور بنگال هندی، برنده جایزه نوبل، فارغ‌التحصیل دانشگاه کمبریج (۱۹۵۹) و استاد سابق مدرسه عالی اقتصاددانان، توسعه را نوعی آزادی می‌داند، و پنج نوع آزادی را از یکدیگر متمایز می‌کند^(۹):

- ۱- آزادی سیاسی، که به مردم این توانایی را می‌دهد تا به حاکمیت شکل موردنظرشان را بدهند.
- ۲- تسهیلات اقتصادی، که به مردم این فرصت قانونی را می‌دهد تا تشکیلات اقتصادی موردنظر را تاسیس کنند.
- ۳- فراهم آوردن فرصت‌های مشارکت اجتماعی برای مردم که نوعی آزادی بشمار می‌رود.
- ۴- ایجاد شفافیت به منظور محدودکردن ارتشا در فعالیت‌های اجتماعی.
- ۵- ایجاد شبکه ایمنی به منظور حمایت از مردم.

این نگرش، دکترین اقتصادی نیولیبرالیسم را از حوزه اقتصاد به سیاست نیز پیوند داده و بین اقتصاد فردی و آزادی سیاسی در شکل دادن به زندگی ایده‌آل پلی

تحت سیطره خود قرار داده‌اند و هیچگونه توجهی هم به کنوانسیون‌ها و دستاوردهای کنفرانس‌های بین‌المللی در زمینه حقوق بشر ندارند و در مسیر اجرای اصول منشور ملل متحد و دیگر اسناد بین‌المللی، در زمینه آزادی‌های اساسی انسان، هیچ گام مثبتی را برنمی‌دارند.

Myrdal (۱۹۶۸) از واژه Soft State درخصوص هند استفاده نموده و این مشخصه‌ها را که فاقد نظم اجتماعی و عدم‌کارایی قوانین است، در آن سال‌ها مورد توجه قرار می‌دهد. این ساختارهای حکومتی در سنگال، نیجریه، تانزانیا و... هم قابل‌دیدن است^(۲).

Alavi (۱۹۷۲) درخصوص پاکستان از واژه Over Developed State استفاده می‌کند و مفهوم دولت‌های Post - Colonial را که برای حفظ منافع طبقات حاکم هرنوع مداخله‌ای را در زمان توجیه می‌کنند، به کار می‌گیرد^(۳).

Migdal (۱۹۸۸) به بررسی جامعه قوی و دولت ضعیف (Weak States) پرداخته و روابط دولت - جامعه را در نظام‌های سرمایه‌داری حاکم بر جهان سوم، مورد توجه قرار می‌دهد. توضیح این که صفت "ضعیف" اشاره به زیرساخت‌های قدرت دارد. در این جوامع، انحصارهای دولتی، کنترل جامعه را به دست گرفته‌اند^(۴). ملاحظه می‌کنید که آرمان‌های ماکس وبر پس از یکصد سال، هنوز در جوامع درحال توسعه جایگاه خود را پیدا نکرده و این جوامع هنوز هم در انتظار استقرار دموکراسی برای رسیدن به توسعه به‌سر می‌برند.

فراهم آوردن فرصت‌های مشارکت اجتماعی برای مردم، نوعی آزادی بشمار می‌رود.

درک مفاهیم توسعه

مبانی اصلی شناخت توسعه از حوزه‌های مختلف تفاوت گسترده‌ای دارد. برای مثال، از دیدگاه بدبینانه، توسعه می‌تواند استثمار منابع طبیعی بشمار رود، که متعاقباً تخریب محیط زیست را به دنبال خواهد داشت. همچنین، از دیدگاه محافظه کارانه تاریخی، توسعه، مرحله‌ای از رشد اقتصادی است. با وجود این، دیدگاه‌های اصلی زیر راجع به توسعه وجود دارد و قابل دفاع است:

الف - توسعه به عنوان رشد اقتصادی.

ب - توسعه به عنوان یک فرایند

پ - توسعه به عنوان تغییر ساختار.

ت - توسعه به عنوان مدرنیزه کردن.

بدین ترتیب، توسعه تا حد قابل قبولی یک امر سیاسی تلقی می‌شود و دولت (یا حاکمیت) نیز در این فرایند نقش اساسی را عهده‌دار است.

اهمیت توسعه در ساختار نظام جهانی تا حدی بوده است که سازمان ملل متحد دهه ۱۹۶۰ را دهه توسعه با عنوان "رشد به همراه تغییر" (Growth Plus Change) نامگذاری می‌کند. اندیشه‌های حاکم در این دهه، مدرنیزاسیون را هدف قرار داده بود. این در حالی است که در دهه ۱۹۵۰ معیار اندازه‌گیری توسعه اقتصادی در کشورهای جهان سوم "درآمد سرانه" بوده و ابزارهای ارتقای درآمد سرانه نیز عبارت بودند از:



▲ مردم با استفاده از آزادی سیاسی، می‌توانند ستون‌های حاکمیت را به شکل مورد نظر خودشان ساماندهی کنند.

کشور یاد می‌کند، در حالی که بحران دموکراسی مدرن در برخی از جوامع مصلحتی را به همراه داشته است (۱۹۹۷ - Bessel) (۱۳).

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در برخی از جوامع یا قرارداد شرایط سیاسی در مسیر اعطای وام (Aid)، استقرار دموکراسی و آزادی را دخالت می‌دهند. Robinson (۱۹۹۳) این پرسش را مطرح می‌کند که شرایط سیاسی برای دریافت وام جواب خواهد داد یا خیر (۱۴)؟ طبیعی است که جوامع محدودی ممکن است از این فرایند به نحو مطلوبی بهره‌برداری نمایند و در رسیدن به توسعه از موانع عبور کنند، اما شرایط دستیابی به این الگو برای تمامی جوامع نه تنها یکسان نیست، بلکه نتایج نیز متفاوت است. بدون تردید، انتخاب مفهوم توسعه از سوی نخبگان سیاسی در این فرایند نقش کلیدی و موثری خواهد داشت.

حاکمیت و توسعه

فلسفه اقتصادی و سیاسی نیولیبرال که از دهه ۱۹۸۰ بخش غالب اندیشه غرب را فرا گرفته است، زمینه عدم مداخله دولت در ساختار اجتماعی - اقتصادی را توصیه می‌کند. در این راستا سازمان‌های جدیدی به عرضه کالاهای عمومی پرداختند و اصول مدیریت اقتصادی حاکم بر بازار جایگزین سیاست‌های اقتصاد

ایجاد می‌کند. مداخله‌های حاکمیت در بهم‌زدن نظم طبیعی بازار آزاد، روند توسعه اقتصادی را مخدوش می‌سازد و این بی‌نظمی هم ناشی از عدم توجه به آزادی حق انتخاب است (Green / ۱۹۸۶) (۱۰). در همین زمینه Fukuyama (۱۹۸۹) این نکته را آرایه می‌کند که اقتصاد آزاد و نظام سیاسی ناشی از آن، آخرین شکل توسعه سیاسی و اقتصادی است (۱۱).

رویه‌مرفته، توجه به دیدگاه‌های اندیشمندان فوق این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا امکان ایجاد پیوند بین دموکراسی، حاکمیت و توسعه در کشورهای درحال توسعه وجود دارد؟ و اگر این پیوند صورت گیرد، چگونه این تغییر در زندگی مردم اثر خواهد گذاشت؟ و سرانجام تغییر ساختار حاکمیت برای دستیابی به توسعه چقدر زمان خواهد برد؟

طبیعی است که استقرار دموکراسی در جوامع مختلف با موانع گوناگونی روبرو است، و در نهایت شرایط انحصاری، تمرکز قدرت و طبقات حاکم می‌بایست فرایند مدرنیزه‌شدن را پذیرا شوند. مسلماً این تحول بدون حضور نخبگان جدید (New Elites) امکان‌پذیر نیست.

Ahmad (۱۹۸۹) (۱۲) در مطالعات مربوط به مالزی، از تجربه موفق شبه‌دموکراسی (Quasi Democracy) در جامعه تقسیم‌شده مدرن و سنتی آن

حاکمیت‌ها در جوامع مختلف ایجاد کرده است. گرایش به سوی عصر ارتباطات و اطلاعات نیز نظم نوینی را پیش روی ملت‌ها قرار داده، به نحوی که بیش از گذشته بر شفاف‌سازی سیاست‌های توسعه تاکید می‌ورزند.

نتایج تحقیقات میدانی از جوامع گوناگون، شاخص‌های مختلف درجه آزادی و روند تغییرات سطح رفاه مردم، توجه حاکمیت‌ها به حفظ پایداری منابع را روزافزون می‌سازد و انتخاب‌گزاره صحیح در الگوی توسعه اولین گام در سازماندهی "مدیریت توسعه" است. بی‌شک گروه‌های سیاسی مختلف در انتخاب مفاهیم، تعارض‌هایی دارند، اما حاکمیت وظیفه خود می‌داند که "مدیریت تعارض" را با هدف انسجام و یکپارچگی کل جامعه اعمال نماید.

در نگاه اول، سیاست بااهمیت است، زیرا ساختار دولت را شکل می‌دهد و دولت هم در شکل‌گیری توسعه نقش کلیدی را به عهده دارد، اما در نگاهی عمیق‌تر ملاحظه می‌شود که سیاست نه تنها به عنوان یک متغیر تکمیل‌کننده، فرایند توسعه را پایداری می‌سازد، بلکه فرایند تعیین‌کننده ساماندهی مفاهیم، طرح‌ها، به کارگیری و نتایج توسعه است. در واقع، گرایش Leftwich به سوی جایگاه سیاست، صرفاً به اتکای فعالیت‌های مستقل در جامعه نیست و لذا سیاست تابع جایگاه تاریخی، ساختار اجتماعی و اقتصادی و الگوهای فرهنگی است. از این رو، به گونه‌ای فراساختاری (Superstructural) عمل می‌کند.

روند استقرار آزادی و دموکراسی نباید آنقدر کند باشد که

هزینه‌های فرصت ازدست‌رفته بالایی را به حاکمیت تحمیل کند.

امروزه با اتکا به فن‌آوری‌های نوین و نظم جدید پیش رو، سیاست در شکل‌دهی تاریخی جوامع و تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی و تحت‌تأثیر قراردادن الگوهای فرهنگی فعالتر از هر زمانی عمل می‌کند. تجربه سیاست‌های سرمایه‌گذاری خارجی و دریافت وام در دهه ۱۳۷۰ در ایران، تحولات گسترده‌ای را در مناسبات اجتماعی ایران به وجود آورده، که دور از انتظار نخبگان سیاسی بوده است. امروز پس از یک دهه کاملاً شاهد هستیم که مفاهیم اجتماعی و اقتصادی برای مردم با تغییرات اساسی روبرو شده و طبقات اجتماعی الگوهای فرهنگی جدیدی را تجربه می‌کنند. برای مثال، جلوه‌های تازه‌ای از پدیده طلاق، ازدواج‌های برون‌مرزی، تعدد مشاغل، مهارت‌های فردی و ارتباطات، در عمل زندگی اجتماعی مردم را تحت‌الشعاع قرار داده‌اند. این تغییرات در دهه‌های قبل نیز به صورت کاملاً اثرگذار عمل کرده‌اند.

سیاست‌های کلان ایران مانند انقلاب سفید در دهه ۱۳۴۰، سیاست‌های نفتی در دهه ۱۳۵۰ و سیاست‌های خودکفایی در دهه ۱۳۶۰، نمونه‌های دیگری از نقش سیاست در زندگی اجتماعی مردم بشمار می‌روند. هریک از این سیاست‌ها در شکل‌دهی روند توسعه ایران در طول دهه اثرات انکارناپذیری داشته‌اند. وابستگی و پیوند سیاست‌ها به عوامل مختلف، از جمله موضوعات قابل بررسی در شکل‌دهی حاکمیت و گزینش مفاهیم است. همگنی مفاهیم انتخاب‌شده در سبب سیاست‌های حاکمیت، تعیین‌کننده رابطه بین حاکمیت و مردم است. از این رو، مطالعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در تغییر رفتار در میان افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها و اجتماعات از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

عمومی (Public Economy) شد. طی دهه ۱۹۹۰ کمک‌های مالی غرب و سیاست‌های توسعه در جهت ارتقای سطح توسعه کشورهای در حال توسعه مورد توجه قرار گرفت (Moore & Robinson / ۱۹۹۴)^(۱۵). نکته دارای اهمیت در خصوص این سیاست که با واژه Good Government همراه بود، از طریق بانک جهانی (۱۹۸۹) در بیانیه‌ای در خصوص مسایل توسعه آفریقا مطرح شد و واژه Governance به معنی "به کارگیری قدرت سیاسی در مدیریت امور یک ملت" مورد توجه قرار گرفت. بعدها در عمل مفهوم هیات حاکمه (Governance) توسط Rhodes (۱۹۹۵) مباحث زیر را دربرگرفت^(۱۶):

۱- دولت کوچک و به کارگیری شبه‌بازار برای عرضه خدمات عمومی.
۲- سازمان‌های رسمی با درجه آزادی بیشتر، با توانایی حساسی و فلسفه کنترل.

۳- مدیریت عمومی نوین با به کارگیری اصول مدیریت بخش خصوصی.
۴- نظام اجتماعی سایبرنتیک در هیات حاکمه با مشارکت مردم.
۵- شبکه خودسازماندهی حاکمیت در ساختار جدید با هماهنگی اجتماعی گسترده و تعامل بین سازمان‌های خصوصی و عمومی.

ملاحظه می‌کنید که هیات حاکمه خوب، با مشارکت مردم و مداخله کمتر و متکی به بازار آزاد، مفاهیم جدیدی از توسعه را در ادبیات علوم اجتماعی (اقتصادی و سیاسی) مطرح کرده‌اند، به طوری که Colclough (۱۹۹۳) این گزاره را مورد تاکید قرار می‌دهد که "بازارهای ناقص، بهتر از دولت‌های ناقص‌اند"^(۱۷).

به عبارت ساده‌تر، حاکمیت، مفهوم سازگارتری از "توسعه" را که با اصول اقتصاد جهانی و نظم نوین هماهنگ است، مبنای کار قرار می‌دهد. از این رو، سیاست‌های همگن با سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و دیگر سازمان‌های بین‌المللی و دستورالعمل‌های سازمان‌های ذیربط انتخاب می‌شوند. چالش اصلی در عدم توفیق نیز همانا مقاومت در برابر تغییر نظام‌ها و گرایش به حفظ قدرت در میان انحصارگرایان است.

در عمل مباحث توریک با بحران‌هایی روبرو هستند، از جمله این که آیا سیاست‌های اتخاذشده، پاسخگوی مسایل و مشکلات کشورهای جهان سوم و در حال توسعه می‌باشند یا خیر؟ تردید نیست که مشارکت، تفاهم و تعامل در میان گروه‌های مختلف مردم، مناسبترین شیوه مقابله با مصایب اصلی است و انتظار همکاری بیشتر از غرب نیز کاملاً مشهود است، زیرا بین دانش غرب و قدرت غرب در ارزیابی تجربیات تفاوت‌های زیادی دیده می‌شود (Crush / ۱۹۹۵)^(۱۸).

جایگاه سیاست

اگر سیاست‌های داخلی را بخش سازگار با سیاست‌های خارجی فرض نماییم و استمرار سیاست‌ها را مبنای شکل‌دهی به توسعه بدانیم، آنگاه روابط بین صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی تجارت پیوندهای اصلی هدایت بازارها را در دسترسی منطقی به منابع تصویر می‌کند. بازارهای انرژی، تسلیحات و مواد مخدر، بازارهای موازی هدایت سرمایه‌ها و ثروت‌اندوزی بشمار می‌روند و قدرت‌های انحصارگرا، از این سرمایه‌ها به صورت ایدئولوژیک بهره‌برداری می‌کنند.

عدم توازن بین کشورهای صنعتی، کشورهای نفت‌خیز و کشورهای در حال توسعه، با پشتوانه فرهنگی متفاوت، محدودیت‌هایی را برای شفاف‌سازی

انتظارات

3) Alavi, H./1972/ `The State in Post-Colonial Societies: Pakistan and Bangladesh / New Left Review / 74 / PP 59-81.

4) Migdal, J.S. / 1988 / Strong Societies and Weak States: State - Society Relations and State Capitalism in the Third World / Princeton , NJ / Princeton University Press.

5) Jolly, R. / 1975 / Redistribution with Growth: a Reply / IDS Bulletin / 7(2) / PP. 9-17.

6) Friedma, M./ 1980 / Free to Choose / Harmonds Worth, Penguin.

7) UNDP (United Nations Development Programme) / Human Development Review / 1998 / NewYork / Oxford University Press.

8) Leftwich, Adrian / 2000 / States of Development: On the Primacy of Politics in Development / Polity Press.

9) Sen, A. / 1999 / Development as Freedom / Oxford / Oxford University Press.

10) Green, D.C. / 1986 / The New Right / Brighton / Harvester.

11) Fukuyama, F. / 1989 / 'The End of History' National Interest/ Summer 1989 / PP. 3-18.

12) Ahmad, Z.A. / 1989 / Malaysia: Quasi Democracy in a Divided Society / in L.Diamond et al.(eds) Democracy in Developing Countries / Vol. 3 Asia (Boulder, Co, Lynne Rienner), PP.347-82.

13) Bessel, R. / 1997 / The Crisis of Modern Democracy in D. Potter et al. (eds) Democratization (Cambridge, Polity), PP. 71-94.

14) Robinson, M. / 1993 / Will Political Conditionality Work? IDS Bulletin / 24(1) / PP.58-66.

15) Moore, M. and Robinson, M./1994/Can Foreign Aid be Used to Promote Good Government in Developing Countries?/ Ethics and Foreign Affairs / 8 / PP. 141-58.

16) Rhodes, R./ 1995 / The New Governance: Governing Without Government / Swindon , Economic and Social Research Council.

17) Colclough, C. / 1993 / Structuralism is Neo - Liberalism / in C. Colclough and J.Manor (eds) States or Market? Neo- liberalism and Development Policy Debate /Oxford Clarendon Press/ PP.1-25.

18) Crush,J./1995/Imagining Development /in J.Crush(ed.) Power of Development / London / Routledge / PP.1-23.

مجموعه انتظارات از سیاست‌های حاکمیت در فرایند توسعه، در چند حوزه اصلی به صورت زیر خلاصه می‌شود:

۱- توجه به نیازهای اساسی انسان (BHN).

۲- استقرار آزادی و دموکراسی.

۳- دستیابی به رشد اقتصادی.

۴- گسترش حق انتخاب مردم.

نیازهای اساسی انسان می‌تواند از خوراک و پوشاک شروع شود و به منزلت اجتماعی بینجامد. گروه‌ها و طبقات مختلف اجتماعی در رویارویی با سیاست‌های کلان حاکمیت، به طور یکسان بهره‌مند نمی‌شوند و همین امر توجه به آثار جانبی سیاستگذاری را بیش از پیش با اهمیت می‌سازد.

روند استقرار آزادی و دموکراسی نباید آنقدر کند باشد که هزینه‌های فرصت از دست‌رفته بالایی را به حاکمیت تحمیل کند. از سوی دیگر، استقرار آزادی و دموکراسی باید در خدمت توسعه باشد و آثار آن می‌بایستی به درستی اندازه‌گیری شود. جوامی که به علل ساختاری نتوانسته‌اند با آزادی و دموکراسی رابطه منطقی برقرار کنند، بهتر است ریشه‌های تزلزل در ارکان حاکمیت را بررسی کنند و ملاحظات لازم را برای جلوگیری از "فروپاشی" مورد توجه قرار دهند.

رشد اقتصادی و توسعه دو متغیر سازگار در محیط سالم اجتماعی بشمار می‌روند که ضامن پایداری جامعه می‌باشند. از این رو، الگوهای مناسب رشد، در مدرنیته کردن جامعه و انتخاب توسعه مطلوب نقش حساسی دارند. پدیده رشد در جوامع مختلف در حال توسعه، متأثر از نوع حاکمیت و سیاست‌های حاکم، رفتارهای هر حوزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد. تمامی این تغییرات می‌بایست حق انتخاب مردم را گسترش دهند. آثار القایی هر حوزه بر حوزه دیگر نیز تا آنجا حاکمیت را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد که روند توسعه را دگرگون می‌سازد.

منابع

1) Weber, M. / 1965 / Bureaucracy / in H.H.Gerth and C.Wright Mills (eds) / From Max Weber: Essay in Sociology / NewYork / Galaxy Books / PP. 196-244.

2) Myrdal, G./1968/ Asian Drama: An Inquiry into the Poverty of Nations / 3 Vols / NewYork / Patheon.

نشانی پست الکترونیکی مجله بانک و اقتصاد:

bankvaeghtesad@yahoo.com